

بحشی در باب فلسفه تاریخ از نظر امر بهائی

در برنامه دوره نبیل اعظم که در تابستان ۱۹۹۵ در آکادمی لندگ (سویس) برگزار شد میزگردی با شرکت پنج نفر از محققان بهائی: دکتر شاپور راسخ، آقای روح‌الله مهرباخانی، دکتر نصرت‌الله محمد حسینی، دکتر وحید رافتی و دکتر نادر سعیدی اجراء شد. چون نقل همه آنچه در خلال این بحث مفصل گفته آمد با توجه به محدودیت صفحات در خوشه‌ها دشوار بود لذا ماحصل بحث را در اینجا می‌آوریم و از شرکت‌کنندگان در میزگرد و خوانندگان خوشه‌ها برای کوتاهی و نارسائی این گزارش پوزش می‌طلبیم.

از جمله مباحث مورد نظر سخن‌گویان میزگرد تعریف «فلسفه تاریخ» بود. در این مورد گفته شد (دکتر شاپور راسخ) که فلسفه تاریخ عبارت از جستجوی يك قانون کلی یا قوانینی چند برای فهم و درك حوادث تاریخ است. از آغاز تفکر بشری این مطلب مطرح بوده است که آیا تاریخ مجموعه‌ای از حوادث اتفاقی و تصادفی است و یا آنکه تابع نظم و منطقی است؛ آغازی دارد و به سوی فرجامی پیش می‌رود و احیاناً در این فاصله از مراحل و مدارجی مشخص می‌گذرد. به طور کلی در نزد پیشینیان دو گونه عقیده درباره تاریخ ملاحظه شده است. بعضی چنانکه در فلسفه هندی یا افکار یونانی می‌توان دید قائل به تکرار تاریخ هستند و به سیری دوری برای تاریخ معتقدند و عده‌ای نیز برای تاریخ سیر خطی مشاهده می‌کنند و می‌گویند تاریخ مبدئی دارد و به سوی غایت و هدفی پیش می‌رود. این سیر خطی را در کتب مقدسه، تورات و انجیل می‌توان به روشنی بازیافت، اندیشه‌ای که در فلسفه تاریخ آرنولد توینبی (Arnold J. Toynbee) بدین گونه بیان شده: آغاز تاریخ خداست و پایان تاریخ تحقق ملکوت خدا بر روی زمین است. سنت آگوستین (St. Augustine) که از بزرگ‌ترین متفکران مسیحی است تحقق فرجام و غایت تاریخ را در ظهور مسیح دیده است و ادامه آن را در کلیسا باز یافته. هستند در میان دانشمندان مسیحی کسانی که می‌گویند آری تاریخ به سوی هدفی پیش می‌رود اما آن هدف در برون تاریخ واقع است و به

زبان دیگر ملکوت خدا در جهان بالا و عالم روحانیت جلوه‌گر می‌شود. به عبارت دیگر تاریخ به نهایت می‌رسد بدون آنکه به غایت یا ثمره خود نائل گردد. این نظریه البته از دیدگاه اهل بهاء مردود است زیرا در این صورت تاریخ بشری عبث و بیهوده می‌شود یک داستان بی‌معنی و بی‌نتیجه. از بدیع‌ترین اندیشه‌های بهائی ارائه یک فلسفه تاریخ است که به اعتقاد بعضی از محققان از پرمایه‌ترین و غنی‌ترین فلسفه‌های تاریخ است و بعد درباره آن سخن خواهیم گفت.

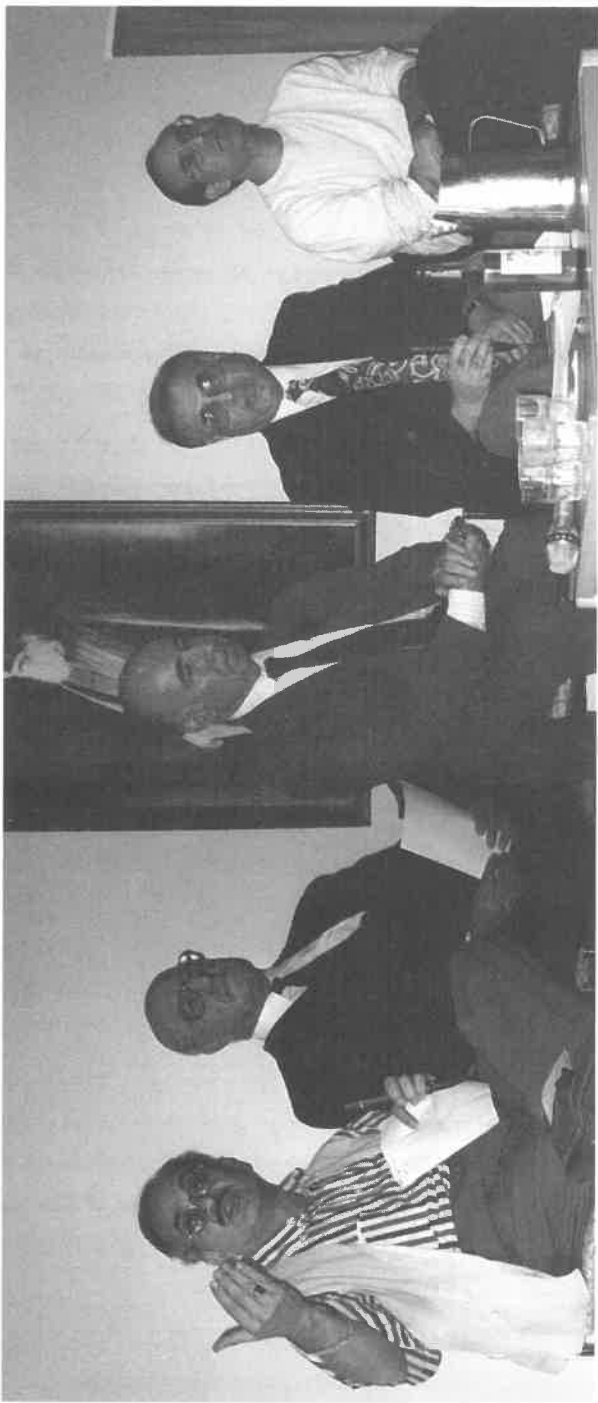
ناطق دیگر (دکتر نصرت الله محمدحسینی) یادآور شد که فلسفه تاریخ ناظر به جنبه نظری تاریخ است و بخشی است از فلسفه. آدمی با فلسفه به فضاهائی می‌رود که به مدد علم هرگز به آنها راه نداشت. فلسفه تاریخ کوششی است برای کشف قوانین کلی حاکم بر پویای تاریخ. این بحث قرن‌هاست که در عالم فلسفه مطرح است اما در شصت هفتاد سال اخیر بحث تازه‌ای به میان آمده که آن جنبه تحلیلی یا انتقادی فلسفه تاریخ است و آن جستجوی مقولات و شیوه‌هائی است که به وسیله آن یک‌یک حوادث تاریخ تحلیل و تعلیل می‌شود.

ناطق سوم (دکتر نادر سعیدی) متذکر شد که برای درک فلسفه تاریخ خوب است ذکر از افکار کسانی شود که به فلسفه تاریخ معتقد نیستند. از آن جمله است انواع و اقسام مکتب‌های نیست‌گرا و هیچ‌گرا که از نیچه (F. Nietzsche) شروع می‌شود و به اشکال مختلف در دنیای معاصر درآمده از جمله به صورت post-modernism یعنی پس‌آمد تجدّد که این هر دو مکتب در نفی امکان فلسفه تاریخ با هم مشترکند یعنی می‌گویند در تاریخ هیچ وحدتی نمی‌شود پیدا کرد، تاریخ دارای معنی نیست، دارای جهت و غایت نیست، حتی قائل به آن هستند که اصلاً حقیقتی وجود ندارد و وقتی حقیقت وجود نداشت هستی تاریخ، فرضیه‌ای مغشوش و درهم و برهم می‌شود و در نتیجه فلسفه تاریخ از مقوله افسانه‌پردازی است. اصحاب این مکاتب اعتقادی به خدا ندارند. وقتی خدا وجود نداشت هیچ ارزشی امکان‌پذیر نیست و در نتیجه غایتی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد و لغت تکامل بی‌معنی می‌شود.

باید یادآور شد که فلسفه تاریخ همیشه یک نظریه تکامل است. قرن نوزدهم اصلاً قرن اندیشه تکامل و فلسفه تاریخ بود. این نوع تفکر از قرن هجدهم شروع شد ولی در قرن نوزدهم به اوج خود رسید.

سخنگوی دیگر (دکتر وحید رافتی) به موضوع تاریخ در آثار پیامبران الهی اشاره کرد. مثلاً در قرآن مجید قسمت اعظم بحث درباره تاریخ اقوام و ملل و انبیای سابق است. حدود سیصد تا چهارصد آیه در قرآن درباره یوم آخر و یوم الله و لقاء الله و بشارات و انذارات مربوط به آینده ایام است. اما قرآن از تاریخ نه به عنوان تاریخ بحث می‌کند بلکه تاریخ وسیله‌ای برای عبرت است؛ حوادث گذشته را به عنوان آئینه‌ای برای حوادث آینده تلقی می‌کند و در حقیقت یک برداشت اخلاقی و استنتاج عملی می‌کند.

در آثار حضرت بهاء‌الله اشارات متعدد و مکرر به مسائل تاریخی هست، مثلاً در لوح حکمت یا لوح شیخ. حضرت عبدالبهاء دو کتاب مقاله شخصی سیاح و تذکره الوفاء را به موضوع تاریخ اختصاص داده‌اند، اما در تاریخ *God Passes By* یعنی لوح قرن احبای غرب به قلم حضرت ولی



شرکت کنندگان در میز گرد « فلسفه تاریخ » از راست به چپ : دکتر نادر سعیدی - دکتر
نصرت الله محمد حسینی - دکتر شاپور راسخ - آقای روح الله مهرابخانی - دکتر وحیدر آنتی

امرالله است که جریان تحوّل روحانی و کیفیت آن و علل بروز و ظهور حوادث و تطوّرات و نتایج حوادث مطرح می‌شود و در حقیقت بیان فلسفه تاریخ از دیدگاه الهی است. در توابع متعدّد، حضرت ولی امرالله مسیر تاریخ و مراحل و هدف آن را مشخص می‌فرمایند و در آثار مبارکه منجمه در توقیع صد و پنج بدیع بحث از اکوار- ادوار- عصور و عهد می‌فرمایند و مشخصات هر عصر و عهد را بیان می‌کنند و تأثیرات هر يك را بر دیگری معلوم می‌دارند. بعد از عصر رسولی به عصر تکوین می‌رسند و پیش‌بینی می‌فرمایند که در عصر تکوین چه وقایعی اتفاق خواهد افتاد و عصر تکوین به کجا منتهی خواهد شد که آن عبارت از عصر ذهبی باشد و در عصر ذهبی چه وقایع عمده‌ای روی خواهد داد. بنا بر این می‌بینیم که بینش هیکل مبارک تعیین‌کننده خطّ مشی کلی جامعه، بهائی است

وقتی در مورد فلسفه تاریخ سخن می‌رود يك نکته مهمّ را از خاطر نباید برد و آن اختیاری است که به انسان داده شده که تجلّی اسم «یا مختار» است. بنا بر این ما وقتی صحبت از عصر تکوین یا عصر طلائی و تحولات آنها می‌کنیم معنی آن این نیست که از انسان آزادی عملش را گرفته‌ایم. یعنی هرچند مسیر مشخص و هدف مشخص است ولی در عین حال به دست افراد و تشکیلات ما و نیز فعل و انفعالاتی که بعضاً خارج از قدرت ما است خواهد بود که چطور با این تاریخ کار کنیم و چطور در تحقق اهدافی که در این تاریخ برای ما تعیین شده است کوشش نمائیم. ناطق دیگر (دکتر شاپور راسخ) یادآور شد که بنیاد تفکر بهائی بر اصل تغییر یا تطوّر است و شاید کمتر تفکر دینی در عالم بتوان یافت که این همه بر اصل تغییر یا تحوّل تأکید کرده باشد. در عین حال دیانت بهائی ضمن آنکه مراحل سیر تاریخ از عصر و عهد را مشخص می‌کند قائل به جبر تاریخ نیست یعنی سلب اختیار از انسان نمی‌کند. قوانین کلی جهات کلی تاریخ را مشخص می‌کند ولی در داخل آن انسان نقش بسیار مهمّی دارد.

سخنگوی بعدی (روح‌الله مهرباخانی) اشاره کردند که اگر انسان قائل به مبدأ باشد یعنی آفریننده، جهان که دانا و تواناست، ناچار برای پیشرفت و حرکت امور عالم هم قائل به نظم و ترتیبی می‌شود و قبول می‌کند که اراده الهی در جهت استقرار ملکوت الهی بر زمین است. حضرت ولی امرالله در توقیعی به فارسی فرموده‌اند که شجره قدسیّه الهی که در عصر آدم خداوند آن را در ارض مشیت کاشت در مدت شش هزار سال به خون شهدای ادیان مختلف آبیاری شد. بعد این درخت شاخه‌ها برآورد و به دنیا گسترده و روزی همه عالم را زیر سایه خود خواهد گرفت. بعد می‌فرمایند این شاخه‌ها یکی دیانت بودا بود، دیگری دیانت مسیح، ثالث دیانت اسلام و به همین ترتیب شاخه‌های دیگر. همه ادیان در يك عقیده مشترک بودند و آن وعده به اینکه در آخر الاّیام روزی خواهد رسید که در آن روز بشر در محضر خدا حضور پیدا خواهد کرد. یهودیان در عین جنگ‌های دینی متذکر بودند که روزی خواهد رسید که ملل، دیگر به روی هم شمشیر نخواهند کشید. در دعای مسیحیان است که خدایا، ملکوت تو بیاید یعنی روزی که خدا بر روی زمین حکم براند. در قرآن و اسلام هم وعده داده شده که پس از غلبه ظلم و جور بر دنیا ظهور موعود خواهد شد و عدل و داد و صلح را در جهان مستقر خواهد کرد. در دیانت زردشتی هم وعده

غلبه اهورا مزدا بر اهرمن آمده است. پس آینده جهان در همه ادیان پیشینی و نبوت شده است.

باید متذکر شد که تاریخ از نظر کلی در نقشه الهی پیشینی شده ولی از نظر جزئیات مسلماً تغییری در آن حاصل می‌شود چنانکه ناطق پیشین گفتند.

مطلب دومی که مورد گفتگو قرار گرفت این است که چون حوادث تاریخ منحصر به فرد (unique) یعنی خاص هستند آیا می‌توان تعمیم و تسری داد؟ و ثانیاً تاریخ از گذشته باید صحبت کند؛ چطور ما بهائیان آن را به آینده تعمیم و تسری می‌دهیم؟ یکی از ناطقان (دکتر نصرت الله محمدحسینی) در پاسخ گفتند که آری، حوادث تاریخی خاص هستند چنانچه همه پدیده‌ها در عالم وجود خاص هستند مع ذلك علم به ما اجازه تعمیم را می‌دهد. در تاریخ ما قائل به رجعت ذات نیستیم اما به رجعت صفات قائلیم یعنی اشخاص با صفات مشابه ظهور می‌کنند. در موضوع رجعت صفات می‌توانیم در کتاب مستطاب ایقان شرحی مفصل زیارت کنیم.

ناطق دیگر (دکتر شاپور راسخ) یادآور شدند که تأمل در منطق تاریخ جواب دارد. یکی از جامعه‌شناسان معاصر فرانسوی بعد از اینکه همه نظریه‌های مربوط به فلسفه تاریخ را به معنی فلسفه انتزاعی تاریخ مطرح می‌کند نتیجه می‌گیرد که ما نمی‌توانیم قوانین عمومی در مورد پویه‌گری تاریخ پیدا کنیم ولی بلافاصله خودش اظهار می‌کند که اگر به سرگذشت آدمیان در جهان نگاه بکنیم چهار تحول عمده در آن مشاهده می‌کنیم که در همه جا روی داده است. به عبارت دیگر ضمن اینکه نفی قانون واحد را در تاریخ می‌کند و سیر خطی تاریخ را نمی‌پذیرد ناچار است قائل به قوانین کلی تحول در عرصه تاریخ گردد که عبارت باشد از: ۱- ترقی عقلانی بشر؛ ۲- ترقی فنی؛ ۳- ترقی اجتماعی یعنی اعتلای سطح معیشت، ترقی مادی توده‌های مردم، فزونی امنیت، بیمه و امثال آنها و بالاخره ۴- ترقی اخلاقی در معنای شناسائی شخصیت فردی و حقوق انسانی. ملاحظه می‌کنید حتی کسی که قانون عمومی تاریخ را قبول نمی‌کند ناچار است که به نحوی وجود حرکات منظم در تاریخ را اذعان کند. چون سخن از چهار تحول و تطور عمده بود اجازه فرمائید نظر بهائی را هم به آن اضافه کنم و آن تطور شکل اجتماع است از زندگی قبیله‌ای به زندگی مدنی و بعد سیر به سوی ملیت و نظام بین‌المللی که ناچار تحول بعدی که جهانی شدن امور باشد به دنبال آن خواهد آمد.

نکته دوم آنکه راست است که تاریخ یک حرکت واحد یکسان نیست، بلکه مجموعه‌ای است از حوادث پراکنده، منحصر به فرد، اما تکرر تاریخ از جهت مشابهت آن حوادث با یکدیگر است و از نظر مشابهت فعل و انفعال و رابطه، علت و معلولی است. عقیده‌ای که قابل نقد است این است که تصور کنیم تاریخ یک حرکت قهری جبری از مبدئی به منتهائی است. به نظر ما تاریخ یکسره گرفتار کشمکش (دیالکتیک) و تنش است مثلاً کشمکش و تنش بین عناصر مختلف اجتماع از قبیل ناهمانگی بین پیشرفت مادی و انحطاط اخلاقی. حتی درون انسان هم کشمکش

و تنش هست بین نفس برتر یا جهت علوی انسان و نفس کهنتر یا جنبه حیوانی او. یک جامعه‌شناس امریکائی می‌گفت آدمی وحشی قدیمی است در داخل یک تمدن نوین! ویکو (G. Vico) فیلسوف تاریخ بر آن بود که انسان می‌تواند از مرحله انسانی به مرحله وحشی‌گری بازگردد. به قول ویکو این سیر قهقراپی در دو حال روی می‌دهد: یکی آنکه پول مقیاس همه چیز شود و دیگر آنکه علم بی‌اخلاق گردد. بنا بر این در تاریخ همیشه تنش، کشمکش، حرکت به عقب، حرکت به پیش هست، ناهماهنگی و ناهمسانی بین اجزای عالم انسانی بسیار روی می‌دهد اما می‌توان گفت که در مجموع، ترقی روی داده است همانطور که کُندرسه (M. J. A. Condercet) می‌گفت و تا حدی در مورد آن مبالغه می‌کرد. اگر سلسله حوادث منفرد و به ظاهر بی‌ارتباط با یکدیگر به نظر می‌آیند اما در مجموع، تابع منطقی عمومی هستند مثلاً اینکه صفات انسانی اهمّیت پیدا می‌کند، یا قدرت انسان بر طبیعت تسلط می‌یابد و نظیر اینها که احکام عمومی است و مصداق واقعی دارد.

ناطق دیگر (دکتر وحید رأفتی) گفتند که کلمه الله دهنده هدف به جامعه انسانی است، تعیین‌کننده مسیر است و برای حصول و وصول به آن هدف، خالق عواملی است که افراد را در این مسیر به حرکت می‌آورد و خود کلمه الله رازق و برآورنده نیازهایی است که افراد برای نیل به آن هدف بدان محتاج خواهند بود. در این ظهور ما به ارادة الله دارای مرجعی به نام بیت العدل هستیم که تعیین‌کننده تکلیف مؤمنین در مقابل کلمه الله است. بنا بر این اهداف طولانی و زمان وقوع وقایع و کیفیت جامعه را که در کلمه الله تفصیلاً مشخص و معلوم نیست این مرجع تعیین می‌کند یعنی ضمن تعیین هدف دقیق و مسیر مشخص، قوی و استعداداتی را که باید به حرکت درآید مشخص می‌فرماید. متفکرینی که حوادث تاریخی را منفرد دانسته‌اند و در تحقق حوادث تاریخی هدفی نیافته‌اند این شاید نشانه عدم بلوغ آنان است ولی ما که در ظل کلمه الله امروز به این بلوغ فائز شده‌ایم می‌دانیم که کلمه الهی و به دنبال آن تصمیمات معهد اعلی تعیین تکلیف می‌کند و زمان هر کاری را مشخص می‌سازد. تمام این پیشرفت‌هایی که در حیات فردی و جمعی ما اتفاق افتاده و می‌افتد طبعاً در تحت تأثیر یک قوه قدسیه، ملهمه الهیه است که از مختصات این ظهور است. بنا بر این می‌باید دامنه تفکرات نسبت به عدم ارتباط حوادث تاریخی با هم و بیهودگی تاریخ را به کنار نهاد و گفت که برداشت ما از تاریخ و حیات انسانی و هدفی که انسان در آینده خواهد داشت در ظل یوم جدید و کلمه جدید تغییر و تحول یافته است.

ناطق دیگر (دکتر نادر سعیدی) یادآور شد که مفاهیمی چون منفرد بودن یا نبودن حوادث، مفاهیمی نسبی هستند. مثلاً یک عدد اگر هم در حد خود منفرد باشد وقتی آن را تقسیم کنیم متعدد می‌شود. بنا بر این منفرد بودن یا نبودن بستگی به نقطه دید ما دارد. بهترین متفکری که به این موضوع درست برخورد کرده ماکس وبر (Max Weber) است که معتقد بود وقایع تاریخ بر این اصل تفرّد مبتنی هستند اما این به آن معنی نیست که حوادث به هم ربط ندارند و همدیگر را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند و یا ارتباط علت و معلولی بین آنها نیست. مثلاً حرکت عمومی به سوی تسلط اصل عقلانیت است یعنی همه شئون و جنبه‌های زندگی بر اساس عقل و از طریق عقل

سنجیده می‌شود.

در سخنان متفکران مارکسیست یا پُست مدرنیست خیلی تضاد و تناقض دیده می‌شود. مثلاً مارکسیست‌ها از خودبیبگانگی و ضرورت انقلاب و مانند آن حرف می‌زنند ولی به خدا معتقد نیستند. اگر خدا را نفی کنیم مبنائی برای ارزش‌ها و تکامل باقی نمی‌ماند. پُست مدرنیسم هم حقیقت و ارزش‌ها را نفی می‌کند و در عین حال معتقد به اصل diversity یا کثرت است. در اینجا يك تناقض سهمگین را می‌توان باز یافت. ناگفته نماند که در قرن نوزدهم همه، فلسفه‌های تکامل نوعی تکرار فلسفه، تاریخ تورات و انجیل بودند که می‌گفتند در ابتداء انسان در بهشت بود و بعد سقوط کرد و گرفتار جنگ و جدال و از خودبیبگانگی شد و بعد در آینده می‌خواهد ملکوت خدا را متحقق سازد. از مارکسیسم بگیرد تا همه، فلسفه‌های مادی و غیر مادی فی الحقیقه همین حرف را می‌زدند. پس به خلاف تصور بسیاری این نوع مفاهیم زاده، مذهب و روحانیت است. در قرن نوزدهم بشر حس می‌کرد که نیاز به يك افاضه، جدید و يك مدنیت روحانی بدیع دارد. تئوری‌های جامعه‌شناسی را اگر درست تحلیل کنیم به همین جا ختم می‌شود چنانکه آگوست کنت (Auguste Comte) گفت بعد از پوزیتیویسم (positivism) یعنی حالت اثباتی علوم، نیازی به خدا و دین نیست مع ذلك خودش دین انسانیت را خلق کرد.

اصل فلسفه، تاریخ بهائی را در مفهوم مظهریت باید جست. به این معنی که ما معتقدیم که غیب منیع لایدرک را به خودی خودش یعنی در ذاتش نمی‌توان شناخت. تنها نوعی که می‌شود به خدا دست یافت از طریق عالم شهود یعنی مظهریت است و در نتیجه تاریخ مجموعه، فرآیندهائی می‌شود که غیب خودش را در رتبه، شهود متظاهر و متجلی می‌کند و فلسفه، تاریخ از نظر امر بهائی به همین معنی است. وحدت عالم انسانی هم چیزی نیست جز تجلی حقیقت کلیه، وحدت اصلیه در زندگی فردی و در تمامی مؤسسات انسانی. تجلی غیب در شهود از طریق مظاهر مقدسه است. به همین علت است که ما در دیانت بهائی به تکامل اعتقاد داریم، تکاملی نامحدود. یعنی در عین حال که به یوتوپیا قائلیم آن را با نظر نسبی می‌نگریم یعنی هدف مطلوب را جلوه، مطلق نمی‌دهیم و حتی دیانت بهائی را آخرین ادیان نمی‌دانیم.

مناسب است که در اینجا ذکری از مسئله، بلوغ عالم که در فلسفه، تاریخ بهائی آمده بشود. علامت اول بلوغ عالم، اکسیر است. مفهوم اکسیر غلبه، اصل عقل و عقلانیت است یعنی علم انسان به حدی می‌رسد که کنترل کامل بر روی طبیعت پیدا می‌کند. علامت دیگر در ارتباط با مسئله، قدرت است: «سلطنت بماند و احدی اقبال نکند...» مهم‌ترین شکل این قدرت این است که شخص قدرت داشته باشد که اراده، خود و نفس خود را کنترل کند یعنی انضباط درونی داشته باشد. قدرت بجای آنکه وسیله، تفوق بر دیگران باشد باید به مفهوم خدمت تبدیل شود و به مفهوم شکوفا ساختن قوای روحانی باشد و این تسلط بر نفس و اراده، خود همان مفهوم حقیقی آزادی است؛ پس فلسفه، تاریخ بهائی، متافیزیک آزادی است.

اینکه گفته شد تاریخ مجموع وقایع گذشته است باید متذکر شد که تاریخ فی حد ذاته چیزی نیست، وابسته است به مقولاتی که ما برای شناسائی و تحلیل گذشته داریم یعنی ارزش‌هایی که

امروز داریم و هدفهائی که داریم ما را در فهم گذشته یاری می‌کند. پس درست نیست که گفته شود نباید کاری به آینده داشت؛ حال و آینده است که کمک به درک گذشته می‌کند. در امر بهائی تعهدی که ما در عالم هستی داریم و افعال و ارزش‌های ما ملاک برای فهم گذشته می‌شود. ملاکی که ما بر اساس آن تاریخ را تقویم می‌کنیم اصل وحدت و اتحاد است.

بحث آخرین نتیجه‌گیری از گفتگوها بود

آقای دکتر محمدحسینی: استنتاج بنده از این سخنان آن بود که جهان جهان وحدت است. عالم انسانی تابعی است از این جهان که جوهرش وحدت است. تاریخ واحد است و به سوی این وحدت مطلق پیش می‌رود. جوهر مطلب در بیان حضرت عبدالبهاء است که: جهانیان هرچند غافلند ولی به جان در جستجوی تو...

روح‌الله مهرباخانی: درباره، اینکه گفته‌اند تاریخ مربوط به گذشته است و به آینده مربوط نیست بیان حضرت بهاء‌الله را باید یاد آورد که گذشته آینه، آینده است. اگر تاریخ تا کنون لا اقل از شش هزار سال پیش روی حسابی پیش آمده، چرا باید فکر کنیم که آینده روی حساب نیست؟ روزی که حضرت بهاء‌الله از وحدت زبان، تساوی حقوق رجال و نساء و نظائر آن سخن می‌گفتند آیا می‌توانستیم تصور کنیم که همه در آینده، نزدیک به وقوع خواهد پیوست؟ دکتر رأفتی: باید جمال مبارک را شکرگزار بود که ما را به نعمت ایمان به کلمه‌الله موفق کرد و قدرت مواجهه با همه، مکاتب و مفاهیم و فلسفه‌های مخالف را داد.

دکتر نادر سعیدی: در قرن هجدهم با خوشبینی گفته می‌شد که پیشرفت تاریخ بر اساس ترقی و افزایش تکنیک است. گمان می‌رفت که عقل ابزاری انسان هم عامل تکامل و هم عامل سعادت خواهد بود. در قرن بیستم نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت پیدا شد که عکس مطلب فوق را گفت. حکومت انسان بر طبیعت حکومت انسان بر انسان را بوجود می‌آورد و در نتیجه تکنیک و پیشرفت عقل ابزاری صرفاً به معنی بدبختی انسان است. هر دو تئوری حاوی جزئی حقیقت و جزئی خطا هستند. وقتی در نصوص مبارکه می‌آید که از علائم بلوغ عالم این است که آن آیام آیام ظهور عقل است ما بین بریه، این عقل هم عقل معنوی و اخلاقی است و هم عقل ابزاری. سیر تاریخ بر این اساس است که مشکل زندگی و نهادهای انسانی بیش از پیش با عقل کلی الهی یعنی جنبه، کلی و عمومی حقیقت قدسی که در وجود انسان هست انطباق پیدا کند. از این رو انسان به سوی اصولی چون آزادی، تساوی، حکومت جهانی، محبت و مشارکت بشریت حرکت می‌کند و باید حرکت کند. همه، این حرف‌ها آخرش بر می‌گردد به تعریفی که دیانت بهائی از انسان می‌کند.

دکتر راسخ: نتیجه‌گیری از این گفتگوهای بسیار غنی و چندین بُعدی کار آسانی نیست. این گفتگوها سخن یک فیلسوف روحانی ایتالیائی معاصر را به یاد بنده می‌آورد که گفته است سرگذشت بشر تا کنون داستان تفوق انسان بر طبیعت بیرون بوده است اما چون انسان بر طبیعت درونی خودش فائق نشده در نتیجه بر تاریخ خودش هم فائق و مسلط نیست. این مطلب موافق است با نکته، بسیار لطیف و ظریفی که آقای دکتر نادر سعیدی گفتند و آن اینکه بینش ما

نسبت به آینده و شوق و آرزوی ما و جهت کوشش ما در ساختن این آینده همان اندیشه، وحدت است و این است که به تاریخمان معنی می‌دهد و فی الحقیقه خون صدها هزار شهید گذشته در گرو خدمت اهل بهاء است که آیا به تاریخ معنی می‌دهند و تاریخ را به ثمر خود که وحدت عالم انسانی است می‌رسانند یا خدای ناکرده به جمع مال و اسارت در برابر تمدن مادی و شهوات ظاهری گرفتار می‌شوند و در نتیجه امیدی برای تاریخ نمی‌ماند. یعنی فی الحقیقه تاریخ بستگی پیدا می‌کند به عمل و اقدام و حرکت ما در ظل نقشه‌هایی که بیت العدل اعظم الهی ارائه می‌فرمایند برای اینکه نظم نوینی در عالم ساخته شود.

بنده در اینجا ناچارم سخنی را نقل کنم که مدتی قبل در حظیره القدس پاریس از آقای لازلو (E. Laszlo) شنیدم که خود بهائی نیستند ولی اهل بهاء را می‌ستایند. ایشان می‌گفتند تنها جامعه، بهائی است که نقشه‌ای برای آینده دارد.

از آنچه در این گفت و شنود آمد چند نکته روشن شد: اول آنکه جبر تاریخ یا دترمینیسم مردود است و باید قائل شد به نقش بشر، نقش اراده، انسان نه اراده، معطوف به قدرت نیچه، بلکه اراده، معطوف به خدمت یا همان طوری که بیان شد غلبه، قدرت بر اراده در وجود انسان (تسلط بر نفس).

موضوع دوم اصل نسبت است. جامعه، بهائی یک بهشت نهائی ارائه نمی‌کند. به عبارت دیگر تاریخ دائماً ساخته می‌شود و در مراتب بالاتر می‌رود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند آیا می‌شود از این نظام اجتماعی وحدت‌بخش سازمانی بهتر در گره، ارض تصور کرد؟ ولی تأکید می‌فرمایند که ترقیات روحانی و اخلاقی بشر الی‌النهاییه ادامه خواهد یافت.

موضوع سوم تأثیر مقولات فکری امروزی در ساختن تاریخ گذشته است. ما وقتی در دانشگاه تاریخ می‌خواندیم معلمین از تمدن یونان آغاز می‌کردند و بعد به مسیحیت و قرون وسطی می‌رسیدند. آنگاه از رنسانس و بازگشت به ارزش‌های یونانی و قرار دادن انسان در مرکز تاریخ و جهان سخن می‌رفت و بعد به قرون جدید و دوره روشنفکری و عصر حاضر می‌رسیدیم. همه این تاریخ و تقسیم‌بندی‌های آن ساختگی بود زیرا تاریخ هرگز با تمدن یونان آغاز نشده و آن تمدن خود ریزه‌خوار تمدن‌های قبلی بوده. اکنون دارد به تدریج روشن می‌شود که نه فقط فیثاغورث بلکه سقراط هم از تمدن‌های عبری و یهودی متأثر بوده و تقسیم‌بندی تاریخ به دوره، قرون وسطی و عصر نوزائی و روشنفکری و مانند آن همه از انتزاعات فکری است و بسته است به ارزش‌های امروز که از جمله اوروسانتریسم (eurocentrism) باشد یعنی اروپا و فرهنگ آن را محور جهان و تمدن آن تصور کردن. پس تاریخ هیچ وقت مجموعه‌ای از حوادث اتفاق افتاده نبوده. بسته به نگرشی که ما در مورد حال و آینده، خودمان داریم تاریخ گذشته تجزیه و تحلیل و تقسیم‌بندی شده و می‌شود و بر اساس همین نگرش مسیر تاریخ شناخته می‌شود و گرایش‌های آن معین می‌گردد و قس علی‌ذک.

مراد از این سخنان قول به نوعی نسبت مطلق تاریخی نیست. مقصودم فقط این است که وقتی دیانت بهائی نگاه تازه‌ای به تاریخ می‌کند و تمام تمدنات و فرهنگ‌های گذشته را در ارتباط متقابل با

هم و در ارتباط با نتیجه و ثمره، تاریخ قرار می‌دهد در حقیقت بدعت نکرده است؛ این کاری بوده که همیشه رائج بوده است.

در پایان سخنانم اشاره‌ای به آثار اساتیدی که در اینجا حضور دارند و همه در رشته تاریخ صاحب تالیف هستند بایدم کرد. يك مطلب را از کتاب مظهریت آقای دکتر نادر سعیدی نقل می‌کنم که کلید بحث ماست و آن مفهوم مظهریت است که چطور خدا از طریق مظهر امر خود در تاریخ انسان مداخله می‌کند، توسط انسان و از طریق انسان. تجلی عالم غیب در عالم شهود فی الحقیقه بنیاد تاریخ است.